
بسم الله الرحمن الرحیم


سرنامه
نظامی گنجه‌ای
بهروز ثروتیان

سرشناسه:	نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۳۰؟ - ۶۱۴؟ ق.
عنوان و نام پدیدآور:	شرفنامه/ نظامی گنجه‌ای؛ تصحیح بهروز ثروتیان.
مشخصات نشر:	تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۳.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۰۷۷-۸
وضعیت فهرست نویسی:	فاپا
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۶ق.
شناسه افزوده:	ثروتیان، بهروز، ۱۳۱۶ - ۱۳۹۱ ،، مصحح
یادداشت:	چاپ سوم، ۱۴۰۴.
رده بندی کنگره:	PIR۵۱۲۷ ۱۳۹۳
رده بندی دیویی:	۸فا۱/۳۲
شماره کتابشناسی ملی:	۱۰۲۹۴۵۹

شرفنامه | نظامی گنجه‌ای

تصحیح: دکتر بهروز ثروتیان

چاپ سوم | ۱۴۰۴ | ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، ضلع جنوب شرقی، پلاک ۲

شماره تماس: ۲-۰۲۱۳۳۹۰۰۷۵۱

صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱

کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸

amirkabirpub.ir

@amirkabirpubco

مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر

©همهٔ حقوق محفوظ است.

فهرست مطالب

مقدمه ۷
پیشگفتار ۱۳
راز و رمز شرفنامه در برخورد فکری نظامی با فردوسی ۲۵
ارزیابی نسخه‌ها ۵۵
علائم قراردادی ۵۹

متن شرفنامه

بند ۱ ..... ۶۳
بند ۲ / فی‌المناجات ۶۹
بند ۳ / فی نعت خاتم‌النبیین (علیه الصلوة و السلم) ۷۲
بند ۴ / در معراج رسول صلی‌الله علیه و سلم ۷۴
بند ۵ / در سابقهٔ نظم کتاب ۷۸
بند ۶ / حکایت ۸۱
بند ۷ / در حسب حال خویش و گذشتن روزگار ۸۳
بند ۸ / در نصیحت و وعظ خویش گوید ۸۷
بند ۹ / در تعلیم کردن هاتف، نظامی را ۹۴
بند ۱۰ / در مدح پادشاه سعید نصرةالدین ابوبکر ۹۹

بند ۱۱ / در خطاب زمین بوس ۱۰۳
بند ۱۲ / فهرست کارنامه و تاریخ جهانگیری اسکندر ۱۰۵
بند ۱۳ / در رغبت نظامی به گفتن این داستان ۱۱۰
بند ۱۴ / آغاز داستان شرفنامهٔ اسکندری ۱۱۳
بند ۱۵ / به مکتب رفتن اسکندر و دانش‌آموختن ۱۱۷
بند ۱۶ / نشستن اسکندر بر تخت فیلقوس به پادشاهی ۱۲۲
بند ۱۷ / آگاهی یافتن اسکندر از خروج لشکر زنگ ۱۲۶
بند ۱۸ / پیغام کردن اسکندر به شاه زنگبار ۱۳۰
بند ۱۹ / ظفر یافتن اسکندر بر پادشاه زنگبار ۱۴۶
بند ۲۰ / مراجعت کردن اسکندر از مصر به روم ۱۵۱
بند ۲۱ / صفت اسکندر در شکار و فال گرفتن ۱۵۵
بند ۲۲ / آینه ساختن اسکندر و آزمایش کردن ۱۶۲
بند ۲۳ / آمدن رسول دارا به نزد اسکندر ۱۶۴
بند ۲۴ / لشکر کشیدن دارا به جنگ اسکندر ۱۷۰
بند ۲۵ / رای زدن دارا با خاصگان خویش ۱۷۵
بند ۲۶ / نامهٔ دارا به اسکندر ۱۸۳
بند ۲۷ / جواب نامهٔ دارا از اسکندر ۱۸۷
بند ۲۸ / جنگ کردن دارا با اسکندر ۱۹۲
بند ۲۹ / کشته شدن دارا به دست سرهنگان خویش ۱۹۹
بند ۳۰ / رای زدن اسکندر با بزرگان ایران ۲۱۰
بند ۳۱ / خراب کردن اسکندر آتشکده‌های ایران زمین را ۲۲۰
بند ۳۲ / پیوند کردن اسکندر با روشنک دختر دارا در سپاهان ۲۲۶
بند ۳۳ / برتخت نشستن اسکندر در اصطخر فارس ۲۳۴
بند ۳۴ / فرستادن اسکندر روشنک را با دستور خود به یونان ۲۳۹
بند ۳۵ / رفتن اسکندر به ملک عرب و زیارت کعبه ۲۴۴
بند ۳۶ / رفتن اسکندر به بردع و دیدن نوشابه ۲۵۰
بند ۳۷ / تشریف دادن اسکندر به نوشابه و بازگشتن وی به بردع ۲۶۶
بند ۳۸ / رفتن اسکندر به کوه البرز ۲۷۱

بند ۳۹ / رزم اسکندر با قلعهٔ دربند و رفتن به نزدیک زاهد ۲۷۶
بند ۴۰ / رفتن اسکندر به دیدن تخت و جام کیخسرو [به تخت سریر] ۲۸۴
بند ۴۱ / [مدح جانشین اخستان و] رفتن اسکندر به غار کیخسرو ۲۹۰
بند ۴۲ / لشکر کشیدن اسکندر به ری و خراسان ۲۹۶
بند ۴۳ / رفتن اسکندر به هندوستان ۳۰۲
بند ۴۴ / نامهٔ اسکندر به کید هندو ۳۰۸
بند ۴۵ / رسیدن اسکندر به سرحد چین ۳۱۳
بند ۴۶ / نامهٔ اسکندر به خاقان چین ۳۲۰
بند ۴۷ / سگالش خاقان در جواب اسکندر ۳۲۴
بند ۴۸ / مناظرهٔ رومیان با چینیان در نقاشی ۳۳۹
بند ۴۹ / مهمان کردن خاقان چین، اسکندر را ۳۴۴
بند ۵۰ / خبر یافتن اسکندر از بیرون آمدن لشکر روس ۳۵۳
بند ۵۱ / رسیدن اسکندر به دشت قپچاق ۳۵۷
بند ۵۲ / رسیدن اسکندر به روس و جنگ کردن ۳۶۲
بند ۵۳ / مصاف اسکندر با روسیان ۳۶۹
بند ۵۴ / ظفر یافتن اسکندر بر لشکر روس ۴۰۰
بند ۵۵ / رهایی یافتن نوشابه از روسیان* ۴۰۴
بند ۵۶ / سرود گفتن کنیزک چینی در بزم اسکندر ۴۱۰
بند ۵۷ / رفتن اسکندر به ظلمات به طلب آب حیات ۴۲۰
بند ۵۸ / روان شدن اسکندر در ظلمات ۴۲۸
بند ۵۹ / بیرون آمدن اسکندر از ظلمات ۴۳۵
بند ۶۰ / بازگشتن اسکندر به روم ۴۴۱
بند ۶۱ / [مدح سلطان نصرةالدین ابوبکر پسر محمد جهان پهلوان] ۴۴۵

توضیحات شرفنامه

بند ۱ ..... ۴۵۳
بند ۲ ..... ۴۶۲
بند ۳ ..... ۴۶۵

بند ۴ ..... ۴۶۹
بند ۵ ..... ۴۷۴
بند ۶ ..... ۴۷۶
بند ۷ ..... ۴۷۷
بند ۸ ..... ۴۷۸
بند ۹ ..... ۴۸۸
بند ۱۰ ..... ۴۹۶
بند ۱۱ ..... ۵۰۱
بند ۱۲ ..... ۵۰۵
بند ۱۳ ..... ۵۱۳
بند ۱۴ ..... ۵۱۵
بند ۱۵ ..... ۵۲۱
بند ۱۶ ..... ۵۲۵
بند ۱۷ ..... ۵۲۷
بند ۱۸ ..... ۵۳۱
بند ۱۹ ..... ۵۵۳
بند ۲۰ ..... ۵۵۸
بند ۲۱ ..... ۵۵۹
بند ۲۲ ..... ۵۶۲
بند ۲۳ ..... ۵۶۳
بند ۲۴ ..... ۵۶۸
بند ۲۵ ..... ۵۷۱
بند ۲۶ ..... ۵۸۲
بند ۲۷ ..... ۵۸۴
بند ۲۸ ..... ۵۸۹
بند ۲۹ ..... ۵۹۶
بند ۳۰ ..... ۶۰۶
بند ۳۱ ..... ۶۱۶

بند ۳۲ ..... ۶۲۲
بند ۳۳ ..... ۶۳۲
بند ۳۴ ..... ۶۳۶
بند ۳۵ ..... ۶۳۹
بند ۳۶ ..... ۶۴۴
بند ۳۷ ..... ۶۶۷
بند ۳۸ ..... ۶۸۴
بند ۳۹ ..... ۶۸۸
بند ۴۰ ..... ۶۹۴
بند ۴۱ ..... ۶۹۷
بند ۴۲ ..... ۷۰۶
بند ۴۳ ..... ۷۱۴
بند ۴۴ ..... ۷۱۹
بند ۴۵ ..... ۷۲۳
بند ۴۶ ..... ۷۳۲
بند ۴۷ ..... ۷۳۷
بند ۴۸ ..... ۷۴۵
بند ۴۹ ..... ۷۴۸
بند ۵۰ ..... ۷۵۴
بند ۵۱ ..... ۷۵۶
بند ۵۲ ..... ۷۵۹
بند ۵۳ ..... ۷۶۴
بند ۵۴ ..... ۷۸۰
بند ۵۵ ..... ۷۸۴
بند ۵۶ ..... ۷۸۵
بند ۵۷ ..... ۷۹۳
بند ۵۸ ..... ۷۹۶
بند ۵۹ ..... ۷۹۹

بند ۶۰ ..... ۸۰۱
بند ۶۱ ..... ۸۰۳
فهرست مآخذ ۸۰۹
فهرست اعلام متن شرفنامه ۸۱۵

مقدمه

از هر طرفی که گوش کردم آواز سؤال حیرت آمد

«حافظ»

دربارهٔ شرفنامه، سخن نخست اسکندرنامه

شرفنامهٔ اسکندری یک افسانهٔ تاریخی است. افسانه‌ای خیالساز است که نظامی گنجه‌ای با هنرمندی تمام به راز و رمز آراسته و بر اساس تاریخ اسکندر مقدونی (جلوس ۳۳۶ ق. م ـ فوت ۳۲۳ ق. م) ساخته است. از نظر تاریخ، اسکندر پسر فیلقوس (فیلیپ دوم) در سال ۳۵۶ قبل از میلاد در مقدونیه به دنیا آمد و در خدمت ارسطو تعلیم و تربیت یافت. در ۲۰ سالگی (۳۳۶ ق.م) به سلطنت رسید. در آغاز سلطنت وی مردم شورش کردند، اسکندر بر شورشیان غلبه کرد و شهر **تب** را با خاک یکسان کرد. در **دائرةالمعارف فارسی** (جلد اول /غلامحسین مصاحب) می‌نویسد:

«در سال ۳۳۴ ق. م به قصد ایران از تنگهٔ **هلسپوت** (داردانل) وارد آسیا شد.

نخستین جنگ او با ایرانیان جنگ **گرانیکوس** است که پیروز شد. در جنگ **ایسوس** (۳۳۳ ق. م) داریوش سوم شکست خورد و اگرچه جان سالم به در برد، اما مادر و زن و دخترش به دست اسکندر افتادند. پس از تصرف فینیقیه و مصر در تعقیب داریوش از دجله و فرات گذشت، و در جنگ گوگمل (۳۳۱ ق م.) نیز پیروز شد و پس از تسخیر **بابل** و **شوش** عازم **تخت جمشید** گردید.

مقاومت آریو بارزانس به جایی نرسید. اسکندر پیروز شد مردم زیادی را کشت و شهر را به تاراج داد. به تحریک طائیس، کاخ شاهنشاهان هخامنشی را آتش زد، پس از تسخیر خراسان تا کنار سیحون پیش رفت، و از آنجا به هندوستان تاخته قسمتی از جلگهٔ پنجاب و اطراف رود سند را گرفت. لشکریانش حاضر نشدند از آنجا پیشتر برود. از جنوب ایران به **بابل** بازگشت و به سال ۳۲۴ ق. م در آنجا گرفتار تب و لرز گردید و مرد. سرگذشت اسکندر موضوع داستانهای زیادی است...

از اسکندرنامه‌های مشهور یکی داستان عامیانه ایست که در آن اسکندر مقدونی و ذوالقرنین یکی هستند و ظاهراً در عهد صفویه (قرن دهم هجری به بعد) نوشته شده است و مکرر در ایران چاپ شده و در چاپ ۱۳۲۷ شمسی نوشته شده است. «تألیف مرحوم منوچهرخان حکیم»!

مثنوی عارفانه‌ای نیز از فضل‌الله استرابادی به نام **اسکندرنامه** باقی مانده است که ۶۲۵ بیت است و به وسیلهٔ **ک. هوار** به زبان فرانسه ترجمه شده و در **لیدن** به سال ۱۹۰۹ میلادی با متن فارسی چاپ شده است. از کتب معتبر حروفیه است به صورت سؤال و جواب میان پادشاه و پیر...».

اسکندرنامهٔ قدیم که ظاهراً قبل از قرن ششم و احتمالاً در زمان سامانیان نوشته شده است، گویا اصل آن عربی و یک داستان جعلی و ساختگی است، در این کتاب نیز اسکندر مقدونی با ذوالقرنین مذکور در قرآن یکی است. به احتمال زیاد نظامی گنجه‌ای، **اسکندرنامهٔ** خود را با استفاده از همین کتاب و مطالعهٔ تاریخهای مربوط به اسکندر و **تفسیر میبدی** دربارهٔ ذوالقرنین سروده است و نظری انتقادی به **شاهنامهٔ فردوسی** داشته است و صریح باید گفت اگرچه **شرفنامهٔ** نظامی گنجه‌ای در بحر تقارب (بر وزن فعولن، فعولن، فعولن، فعول یا فعل) سروده شده و موضوع آن نیز جنگ است ولیکن در طرح‌ریزی مطلب، نظامی علیه اندیشه‌های فردوسی قیام کرده و در برابر **شاهنامه** کتاب خود را **شرفنامه** نامیده است که یک کتاب ضد حماسی است برای آنکه حماسه از جنگها و مردانگیهای یک قوم و ملت برای حفظ آب، خاک، قانون، حکومت، نژاد، نسل شاهان و ملت خود سخن می‌گوید و جنگها همه رنگ ملی و دفاعی دارد، در حالی که **شرفنامهٔ** نظامی با نهایت خوشدلی، پادشاهی بیگانه را به عنوان منجی بشریت و مجری عدالت و شرافت به ایران می‌آورد و همانند نابغهٔ ناشناخته عصر ما مرحوم ذبیح‌الله منصوری، از هر قدم و اقدامی افسانه‌ای خیالی می‌سازد. با این تفاوت که همهٔ منظومه‌ها و سروده‌های نظامی گنجه‌ای به راز و رمز آراسته است چنانکه خود آشکارا در **شرفنامه** می‌گوید:

سپندی بیار ای جهاندیده پیر — بر آتش فشان در شبستان میر
که چشمک‌زنان پیشه‌ای می‌کنم — زچشم بد اندیشه‌ای می‌کنم

چه عمریست کاو را ز چندین خطر　　بـه افسـونگری بـرد بـاید بـه سـر
بـه ار پـای ازیـن پـایه بـیرون نـهم　　نهنبن بـر ایـن دیگ پـر خـون نـهم

راز و رمز **شرفنامه** را نگارنده در مقاله‌ای به نام «اسطورهٔ اسکندر از دیدگاه نظامی گـنجه‌ای» گزارش کرده است که آمادهٔ چاپ است و نگاه خاص نظامی به **شاهنامهٔ فردوسی** به صورتی بسیار کوتاه در مقالهٔ بعدی و سرآغاز همین کتاب **شرفنامه** نوشته شده است در اینجا باید گفت مقایسهٔ **شرفنامه** با **شاهنامه** به عنوان دو کتاب حماسی کاری نادرست است مگر اینکه قیاس از باب نوع اندیشه‌ها و کارها انجام گیرد که نظامی گنجه‌ای در قرن ششم و دوران ملوک‌الطوایفی سلجوقیان و حکومت ترکان در جای جـای ایـران، بـه «جـهان‌برادری و جـهان‌برابـری از دیـدگاه اسـلام» می‌اندیشد و بصراحت در **هفت پیکر** به حاکم مراغه کرپه ارسلان می‌گوید:

همه عالم تـن است و ایـران دل　　نیست گوینده زین قیاس خجل

و رویین دژ (مراغه) را بهترین جای ایران می‌شمارد و براساس هـمین عـرق مـلی‌گرایـی و میهن‌پرستی در افسانهٔ تاریخی خود، دوباره اسکندر را به ولایت بردع (باردا) و ارّان در شمال ارس و آذربایجان می‌آورد و از حکومت عدل زنان و پادشاهی شایستهٔ نوشابه در ولایت ارّان سخن می‌گوید و اگر چه براساس یک اندیشهٔ افراطی و نادرست نژادپرستانه نسـبت بـه اقـوام مختلف غیر ایرانی به دیدهٔ حقارت می‌نگرد، با این همه افکار و اندیشه‌های غیرحکیمانه، باز در مطالعهٔ **شرفنامه** به این حقیقت پی می‌بریم که ارزش و اعتبار این مثنوی حکیمانه بسیار والا و حقیقتاً حیرت‌آور است. دیدگاه شاعر دربارهٔ جنگ که عامل اصلی آن اقتصاد است یکی از اصول اصلی نظم این مثنوی است که خود موضوع مقاله‌ای مفصّل است، و بر آن باور است که نتیجهٔ جنگها همه برای ریختن گنجهای یک کشور به خزانه‌های کشوری دیگر بوده است که هزاران هزار کشته بر جای گذاشته و نظامی در بحبوحهٔ جنگ وقتی‌که تیری از دست پهلوانی رها شده در قلب پهلوانی دیگر فرو می‌رود به زیباییِ یک داستان بزمی به مسئله می‌نگردد و می‌گوید: «گویی باد صبا از میان گلها می‌گذرد» و آنجا که نیزه‌ها به حرکت در می‌آید و انسانها را برزمین می‌اندازد، شاعر می‌گوید: «اسبها به رقص در آمده بودند».

بیت

زمـــوزونی ضـــربه‌های ســـنان　　به رقص آمـده اسب زیـر عـنان
(۱۸/۲۵۹)

خون ریخته بر زمین، اطلس رومی و جامهٔ ابریشمین را به ذهن شاعر می‌آورد:

ز بس خـــون رومـــی در آن تـرکتاز هـــزار اطـلس رومـــی افگـنده بـاز
(۲۸/۵۶)

کمند به زلف بتان و مه‌رویان تشبیه می‌شود و جنگاوران به طفل دبستانی تازه‌روی:

حـــمایل یکـــی تـیغ زهـرابـدار کـمندی چـو زلف بـتان تـابدار
فـــرس را بـــرافگـند بـرگستوان به زین انـدر آمـد چـو کـوهی روان
سوی دشـمن آمـد چـنان تـازه‌روی کـه طـفل دبسـتان درآیـد بـه کـوی
(۵۳/۱۷۳ـ۵)

هدف نظامی وصف جنگ نیست و تحقیر این مقوله است که گرسنه یا سیر به جان می‌کوشد:

گرسنه چو بـا سـیر خـاید کـباب بـه فـربه‌ترین زخـمی آرد شـتاب

شرفنامه درصدد اثبات کروی بودن زمین است تا بگوید شرق (چین) و غرب (اسپانیا) را آب گرفته و در قطب شمال آفتاب دیده نمی‌شود و جنوب عربستان را نـیز آب گـرفته است و او جغرافیای تاریخی جهان را در قرن ششم بخوبی گزارش می‌کند و فرهنگ ملتهای چین، هـند، بربر، ایران، یونان، روس و عرب را با دقت تمام زیر نظر دارد و معرفی می‌کند.

واقعیت این است که ارزش و اهمیت **اسکندرنامهٔ** نظامی گنجه‌ای آن چنانکه هست شناخته نشده و اغلب زیر تازیانهٔ افسانه‌ای بودن ضربت خورده و رمزهای آن کمتر مورد توجه بوده است و چون این موارد همه درکتابی جداگانه مورد بحث قرار گرفته در اینجا به ایـن نکـته بسـنده می‌کنیم که شاعر خود در پایان **شرفنامه** هر دو بخش از مثنوی **اسکندرنامه** را بزمگاه می‌نامد نه رزمگاه، و به رمزهای نهفته در آن اشاره‌ای صریح دارد:

چـــو زیـن بـزمگه بـاز پـرداخـتم شکـــر ریـــز بـــزمی دگـر سـاختم
ســـخنهای بـزمی دریـن نـیم درج بسی کردم از بکـر انـدیشه خـرج
گر آن در که یک یک بر او بسته‌ام بـــه هـــر مـــطلعی بـاز پـیوسته‌ام
بـه یک جـای در رشـته آرنـد بـاز پـــر از در شـــود رشـــتهٔ عـقدساز
جـــداگـــانه فـهرست هـر پـیکری ز قـــانون حکـــمت بـــود دفـتری
(ر.ک: بند ۶۰ شرفنامه)

یادداشتی بر تصحیح و شرح مجدد شرفنامه

شش ماه پیش هنگامی‌که اولیای مَحترم مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر به نشر مجدد آثار نظامی با

تجدید نظر در تصحیح و شرح آن رأی مثبت دادند، قرار بر آن شد که حتی‌الامکان هر مثنوی در یک ماه، بازنگری و تحویل داده شود و بر همین قرار و عهد کار آغاز شد تا نوبت بـه **شرفنامه** رسید، روز ۱۷ آبان‌ماه ۱۳۸۳ کار بازنگری **شرفنامه** آغاز شد و حوادثی روی داد که در این کار مهم وقفه افتاد و آن اینکه نگارنده به یکباره از پای افتاد و در بستر بیماری خوابید و این یک اتفاق غیرمنتظره بود که دامادم آقای دکتر سیروس جابری به دردی پنهان پی برد و معلوم شد که من به آنوریسم (anevrism) آئورت گرفتارم. به صلاحدید آقایان دکترمیرجلال طباطبائی و دکتر ایرج آذری و تأیید نظر پزشک معالج قلبم دکتر محمد اسدپور پیرانفر، بنده را به بیمارستان ایرانمهر می‌برند. من خود از این مطلب آخری خبری ندارم، در آنجا آقای دکتر محمد تـقی صـالحیان، جراح عروق به توصیهٔ دکتر پیرانفر، این عمل جراحی خطرناک را به عهده می‌گیرد و آقای دکتر سارگون یگانه متخصص بیهوشی نیز با آگاهی از اینکه من ۱۴ سال پیش بای‌پاس کرده‌ام و از چهار رگ قلبم سه تا از کار افتاده و تنها یک رگ خون رسانی دارد، بیهوشی این عمل را می‌پذیرد. در هر حال عمل در شش، هفت ساعت به پایان می‌رسد. در پایان با آگاهی از اینکه بیمار او شارح آثار نظامی و حافظ بوده است از قبول حق‌العمل خودداری می‌کند. من بـه ضـرورت آخـرین سـخنش را در ایـنجا مـی‌نویسم تـا مـردم مـا بـدانـند هـنوز مـروت و فـتوت ابـوعلی‌سینا و محمدزکریای رازی‌ها در باغ فرهنگ پزشکی ما سرسبز مانده است.

آقای دکتر صالحیان در آخرین دیدار و پس از برداشتن بخیه‌های عمل جراحی در برابر اصرار و تمنای من فرمود: «...آقای دکتر خواهش می‌کنم از این مقوله بگذرید، من می‌خواهم یک عمر لذت ببرم از اینکه ببینم یکی از پاسداران زبان و فرهنگ ایران‌زمین پشت میز کارش نشسته و برای حفظ این فرهنگ غنی قلم می‌زند. بدانید که کار دکتر یگانه در این عمل ما یاریگر بود و رنجی طاقت‌فرسا را تحمل کرد...».

گفتم: عمرت دراز و عزتت افزون و امثالت زیاد باد.

همین عمل موجب یک ماه دیرافتادگی کار **شرفنامه** بود و لیکن برای مـن نـتیجه‌ای بسـیار گرانقدر داشت و آن اینکه دیدم سی چهل سال رنج و زحمت عمر گذشته‌ام به هدر نرفته است و کشور ما نیز هرگز از مردان مرد و دانشمندان و پزشکان عالیقدر خالی نمی‌ماند.

داســتان در پــرده مـی‌گویم ولی گفته خواهد شد به دستان نیز هم

امروز پنجشنبه هفدهم دی‌ماه ۱۳۸۳ تصحیح و بازنگری **شرفنامه** پایان می‌پذیرد و اگر مقدمه سست و نارساست به خاطر ناتوانی دست و اندیشه و مغز است و امـا آنـچه لازمـهٔ گـفتن دربـارهٔ

تصحیح و شرح مجدد آثار نظامی گنجه‌ای است در مقدمهٔ مثنویهای دیگر شاعر گفته شده است و دربارهٔ **شرفنامه** این حقیقت گفتنی است که درستی و استواری متن و توضیحات ابیات تا حدی اطمینان‌بخش بود که تقریباً همهٔ نسخه بدلهای بیهوده حذف گردید تا از حجم کتاب کاسته شود و با **اقبالنامه** متناسب نماید و به همین جهت شواهد و امثال نیز حذف گردید و لغات و اصطلاحات باز در پایان **اقبالنامه** نوشته شد که هر دو کتاب یکی است و مربوط به سرگذشت و زندگی اسکندر است.

در دو صورت مختلف که نظامی خود می‌گوید: اسکندر دو سفر در عالم صورت و معنی داشته است و این نظر شاعر است.

دو نوبت جهان را جهاندار گشت — یکی شهر و کشور، یکی کوه و دشت
ازین نوبت آن بود کآباد بوم — همه یک به یک دید و آمد به روم
دگر نوبت آن شد که بیراه و راه — روان کرد رایت به خورشید و ماه

(سشرفنامه ۸ـ۶۰/۳۶)

دربارهٔ ضرورت مشکول‌نویسی نیز به تفصیل در مقدمهٔ مثنویهای دیگر سخن رفته است و در همین جا تنها به یک نکته اشاره می‌شود و آن اینکه اگر در مصراع دوم از بیت زیر کلمهٔ «قبا» به زیر و زبر آراسته نشود به احتمال زیاد خواننده نیازمند می‌شود تا به کتاب لغت مراجعه بکند چون «قبا» به فتح اول به معنی جامه، معنی معقول به دست نمی‌دهد:

قَباهای خاص از پی هر کسی — قُبا بادِلیهای زرکش بسی

(۴۱/۹۸)

یا در این بیت:

قبایی زره برتنش تابدار — چو سیماب روشن چو سیم آبدار

(۵۳/۱۶۵)

در خاتمه ضمن سپاس از همهٔ اولیا و دست اندرکاران مؤسسهٔ گرانسنگ امیرکبیر و مخصوصاً جناب آقای مهدی مهراندیش، چشم امید به نظر لطف اهل نظر و ادب دوخته‌ام؛ و از این که دوست و برادر ارجمندم آقای علیرضا قوجه‌زاده استاد فاضل دانشگاه با نهایت دقت غلط‌گیری چاپی و ویراستاری و نظارت بر درستی متن را به عهده داشته‌اند از صمیم دل سپاسگزارم. والسلام.

گوهردشت کرج / هفدهم دیماه۱۳۸۳

دکتر بهروز ثروتیان

پیشگفتار

به نام خداوند دانای راز　　نهان‌داور آشکارا نواز
خردبخش برنای اندازه‌گیر　　از اندازهٔ نیکبختان پیر
لطیف نوازشگر کارساز　　به درگاه اوی‌ست ما را نیاز

خدا را شکر، یکسال دیگر تلخی عمر ناپایدار به شیرینی تحقیق دشوار **شرفنامه** سپری شد و کار تصحیح متن و توضیح مشکلات ابیات آن به سر آمد و فهرست الفبایی واژه‌ها و اصطلاحات نیز برای ضبط در پایان **اقبالنامه** آماده گردید.

تصحیح **شرفنامه** از اسفندماه ۱۳۶۳ آغاز شد، در آذرماه ۱۳۶۴ پایان یافت. در این مدت **شرفنامه** نیز همانند سه مثنوی نخستین یعنی **مخزن الاسرار**، **لیلی و مجنون** و **خسرو و شیرین** با مقابله و بررسی یازده نسخهٔ موجود در متن علمی و انتقادی باکو (۱۹۴۷ م.) تصحیح و توضیح شده بود و نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس نیز (با علامت قراردادی ـ ب ـ و به تاریخ کتاب ۷۶۳ ه.) کمافی‌السابق به عنوان نسخهٔ اساس در صدر ده نسخهٔ دیگر قرار می‌گرفت و درست در لحظاتی که دفتر اوراق متن و یادداشتها به هم بسته می‌شد بازی تقدیر نقشی خوش نمود و برگی تازه پیش دست نهاد و دوست فاضل ارجمند آقای دکتر رضا انزابی‌نژاد از دستنویس تازه‌یافته و قدیمی‌تری خبر داد که جزو کتب اهدایی مرحوم حاج حسین نخجوانی است و در کتابخانهٔ ملی تبریز نگه‌داری می‌شود.

بسی روزگار ایستادم بـه پـای سپاس خداوندی آرم به جای
سـپاسم امـید رهـایی دهـد امیدم بـه دل روشـنایی دهـد

نزدیک به پانزده سال تمام، مصحح در فهرستهای چاپی نسخ خطی دنبال نسخه‌ای می‌گشت که لااقل یکسال پیشتر از نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس استنساخ شده باشد و تعادل سنجش دو گروه دستنویس رو در رو، صرفاً به علت تقدم تاریخی نسخهٔ اساس به هم نخورد و عـوامـل دیگری چون سبک سخن شاعر و وحدت اکثریت نسخه‌ها با درستی ظاهر و باطن کلام، توان برابری با تاریخ کتابت داشته باشد و منطق هماهنگی کلمه و کلام در صورت و معنی سخن، به تنها بهانهٔ قدمت تاریخی یک یا دو نسخه، ناشنوده نماند، و مخصوصاً جبهه‌گیری واحد و متفق هفت هشت نسخهٔ **شرفنامه** در موارد بسیاری نیز نسخهٔ اساس از نسخه‌های همگروه و هم‌ارز خود جدا شده وضعی خاص یافته بود و کار تصمیم‌گیری را بسیار دشوار مـی‌نمود زیـرا از یکسـو چشم‌پوشی از اصالت و صحت و مخصوصاً قدمت نسخهٔ پاریس آسان نبود و از سوی دیگر قرار دادن مضبوط صحیح و متحدالشکل هفت هشت نسخهٔ دیگر در پاورقی امری غیرمنطقی به نظر می‌آمد، زیرا عملاً مشاهده می‌شد که خود شاعر تصحیحاتی در آثار خویش انجام داده و تعیین حقیقت امر مشکل است. نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ ملی تبریز در سال ۷۵۴ هجری و ۹ سال پیشتر از نسخهٔ اساس (کتابخانهٔ ملی پاریس) نوشته شده است و هم اکنون قدیمی‌ترین نسخهٔ خطی شناخته شده در جهان است که نام و مشخصات آن تاکنون چاپ و منتشر نشده و متن سه مثنوی **هفت پیکر**، **شرفنامه**، و **اقبالنامه** را در برمی‌گیرد، و این از شگفتیهای روزگار است که سه مثنوی مانده از کارهای نظامی را ۷۵۰ سال پیش در دفتری جمع کرده‌اند و همان نیز خانه به خانه در گوشه و کنار این دیار می‌گردیده و امروز دست حق، این یادگار گرانبها را پـیش دیـدهٔ دوستی نهاده است که خود بی‌دریغ در تصحیح و توضیح **شرفنامه** مدد می‌فرمود و حل مشکلات ابیات نظامی آرزوی دل او بود، و جای آن است که از آقای غلامرضا طباطبائی رئیس محترم کتابخانهٔ ملی تبریز هم از صمیم دل سپاسگزاری بشود که با نهایت شوق و محبت گوشه‌ای از دفتر کار خود را به بررسی آن دفتر گرانبها اختصاص داد؛ محبت و خدمتش جای شکـر دارد و فراموش‌ناشدنی است.

در تحقیق و بررسی این نسخهٔ خطی و مقابله و مقایسهٔ آن با مضبوط نسخه‌های دیگر معلوم شد که بیرون از دایرهٔ ابیات پریشان، نسخ خطی آثار نظامی به دو گروه کاملاً متمایز و جدا از هم

تقسیم می‌شود و به تنهایی نسخه‌های هر گروه ـ بجز در موارد استثنایی ـ شکل واحد صحیحی را ارائه می‌دهد. ترجیح و تشخیص برتری یکی بر دیگری کاری بس دشوار و گیج‌کننده است و مخصوصاً ظهور افراد یک گروه در میان گروه دیگر، از رد یا قبول قطعی یک دستهٔ بخصوص جلوگیری می‌کند و نمی‌توان تشخیص داد کدام‌یک از دو گروه متمایز سرودهٔ نخستین شاعر و کدام‌یک نتیجهٔ تصحیحات بعدی اوست:

سندان ـ خفتان

سنان سرخشت سندان‌شکاف برون رفته از فلکهٔ پشت ناف
(۱۸/۶۰)
(ب ن ج ز ← علایم قراردادی)

سنان سرخشت خفتان شکاف برون رفته از فلکهٔ پشت ناف
(پ ت ث ح خ د ر ← علایم قراردادی)

مران ـ مزن

سکندر بدو گفت چندین ملاف مران بیهده پیش مردان گزاف
(ب ث چ خ د ر)

سکندر بدو گفت چندین ملاف مزن بیهده پیش مردان گزاف
(۱۸/۲۸۶)
(پ ت ز ج ح ن)

پری‌رخ چو لشکرگه شاه دید جهان در جهان خیل و خرگاه دید
(۳۶/۲۹۸)
(ب ث چ ح خ)

پری‌رخ چو در لشکر شه رسید جهان در جهان خیل و خرگاه دید
(ن پ ت ز ج د)

گوهر ـ زرین

ز بس نوبتیهای زرین‌نگار نمی‌برد ره بر در شهریار
(۳۶/۳۰۰)
(ن ت پ ج د ر)

ز بس نـــوبتیهای گـــوهرنگار نـــمی‌برد ره بـــر در شـــهریار

(ب ث چ ح خ)

البته ابیات پریشان و پراکنده جای بحث دارد و نفاق و اختلاف و چنددستگی هم همه جا هست:

دخمه ـ دخنه ـ رخنه ـ زخمه

که دانـد کـه ایـن دخـمهٔ دام و دد چه تـاریخها دارد از نـیک و بـد؟

(۲۹/۲۰۵)

ب ث: دخنهٔ

چ ح د: رخنهٔ

پ ن ت ج: زخمهٔ

نظر بر اینکه در مورد اختلافات اساسی که هر دو شکل صحیح به نظر می‌رسد، نسخهٔ خطی مرحوم نخجوانی بیشتر در ردیف اکثریتی قرار می‌گیرد که رو در روی نسخهٔ اساس کتابخانهٔ ملی پاریس ایستاده‌اند. با توجه به صحت و قدمت هر دو نسخه، چنان به نظر می‌آید که اختلافات اساسی، ناشی از تصحیح و ریزه‌کاریهای بعدی شاعر باشد و طبیعی است که این تغییر و تبدیل بر روی نسخه‌ای انجام می‌گرفته که در طول حیات شاعر پیش وی بوده و او به نسخه‌هایی که پیشاپیش به دربار شاهان فرستاده دسترسی نداشته است. منطق حکم می‌کند که تعداد افراد گروه مربوط به نسخه‌های اختصاصی خود شاعر خیلی کمتر از شمارهٔ نسخه‌هایی باشد که به دربار سلاطین فرستاده شده و در دیوان رسالت و انشا در حال تکثیر و ازدیاد بوده است، از همین‌رو است که نسخهٔ اصیل و صحیح کتابخانهٔ ملی پاریس خویشاوندان و بستگان کمتری دارد و گاهی نیز بی‌یار و یاور می‌ماند. اگر از تحریفها و دستکاریهای استثنایی کاتبان صرف نظر بشود می‌توان گفت نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس فعلاً در رأس گروهی از نسخه‌های خطی قرار می‌گیرد که شاعر و یا گروه با فضل و فضیلت دیگری بعداً در آنها دست برده و تکمیل و تصحیح کرده و برای انجام این کار نیز در مورد مثنویهای نخستین خود از فرصت و امکان بیشتری برخوردار بوده و با دقت و اندیشه و حتی وسعت و گستردگی بیشتری به آرایش و پیرایش ابیات پرداخته است. از همین جهت است که هر چه در آثار نظامی پیش می‌رویم و به آخرین سروده‌های وی نزدیکتر می‌شویم

از شمارهٔ تصحیحاتی کاسته می‌شود که ظاهراً به خود شاعر مربوط است و بر تعداد نسخه‌های متحدالشکل دیگر افزوده می‌شود. اگر چه در این مورد نیز تحریفات کاتبان به علل بسیار و از آن جمله گمان آشنایی با سبک سخن شاعر یا کسب مهارت در سخن و عدم دقت در کشف حقیقت نوشته‌های قبلی مشکلی تازه به بار می‌آورد، با این‌همه بسیاری از آخرین آثار شاعر در نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس خودنمایی می‌کند. به همین علت قدمت و اصالت نسخهٔ خطی شادروان نخجوانی به صحت و اصالت نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس لطمه نمی‌زند بلکه برعکس در تشخیص کیفیت درستیهای آن کمک می‌کند. بسیاری از گشتگیهای ناشی از دست خود کاتب نسخهٔ پاریس را روشن می‌سازد و در همین مقایسه و سنجش است که باز نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس با علامت قراردادی ـ ب ـ به **عنوان نسخهٔ اساس** تصحیح، پابرجای می‌ماند و نسخهٔ قدیمی‌تر شادروان نخجوانی نیز با علامت قراردادی ـ ن ـ با داشتن امتیاز قدمت تاریخی، در تأیید مضبوط اکثریت نسخ دیگر و تعیین تکلیف نهایی و قطعی، **نقشی اساسی** برعهده دارد؛ علاوه بر آن مواردی را روشن می‌سازد که قبلاً برای مصحح مسئله‌ای نگران‌کننده بوده و در چند مورد استثنایی، کلمه‌ای را که به نظر می‌رسیده همهٔ نسخه‌های خطی موجود در ضبط آن راه خطا رفته‌اند با توسل به استدلال، ناچار از خود ساخته و در میان چنگک [شک و تردید] نهاده بود و پس از مشاهدهٔ صحیح کلمه در همین نسخهٔ خطی، علامت و مطالب مربوط به **استدلال آن کلمهٔ خودساخته** را حذف و در تعلیقات به یادداشت این نکته بسنده کرده است که «از روی ـ ن ـ ضبط شد». چنانکه در بیت زیر «سرابندگان» به زعم مصحح متن باکو در همهٔ نسخه‌ها، «سرآیندگان» ضبط شده:

بود سالها کز سرابندگان ندیدم کسی جز تو زآیندگان

(۳۹/۸۲)

«ماروت» نیز قبلا در میان چنگک شک و تردید قرار داشت که از روی نسخهٔ مرحوم نخجوانی درستی آن معلوم گردید:

به هاروتی، از زهره دل برده بود چو ماروت صد پیش او مرده بود

(۳۱/۷۴)

این بدان معنی نیست که تمام موارد مشابه به یاری این نسخهٔ قدیم تازه یافته حل شده است: سرنامه، برنامه، مرنامه

ببوسید [سرنامه] و پیش برد کلید خزینه به هندو سپرد
(۴۳/۹۹)

گسی، کشی، بسی
ز خدمت [گسی کرد] و بنواختش بسی گنج زر پیشکش ساختش
(۳۱/۱۶۸)

مادی نژاد، عادی نژاد، عالی نژاد، علوی نژاد
در ابخاز کُردی‌ست [مادی‌نژاد] که از رزم رستم نیارد به یاد
(۳۵/۶۸)

در این تصحیح و توضیح، هدف کلی تهیهٔ متنی نزدیکتر به گفته و سرودهٔ خود شاعر بوده است. از این جهت است که در مقابله و بررسی نسخه‌های خطی موجود تا جایی‌که امکان داشته، کوشش شده است تا قدمت تاریخی، اصالت و صحت هر نسخه با همهٔ أقران و أمثال خود از هر جهت با هم سنجیده شود. در این راه تنها قدمت یا اصالت و حتی صحت یک یا دو نسخهٔ خاص بی‌دلیل و اثبات و استدلال پذیرفته نشده بلکه مجموعه‌ای از امتیازات منطقی و همه جانبه عامل انتخاب بوده و از آن جهت است که گاهی کلمه‌ای از نسخهٔ اساس پاریس به علت عدم صحت منطقی در پاورقی قرار می‌گیرد و زمانی مضبوط نسخهٔ خطی مرحوم نخجوانی همان وضع را دارد. گاهی نیز هر دو نسخهٔ اساس و اقدم با هم پیش می‌رود و یکسان است اگر چه احتمال آن هست که کاتب هر نسخه‌ای به تنهایی دست به تحریف کلمه‌ای بزند ولیکن یکسان بودن دو نسخهٔ غیر همگروه و در عین حال اقدم بر همهٔ نسخ دیگر، امری قابل توجه است، چنانچه گاهی پیش می‌آید که هر دو با هم در حاشیه قرار می‌گیرد:

قوی‌دل مشو گرچه دستت قویست که حکم خدا برتر از خسرویست
(۴۷/۶۵)

در هر دو نسخهٔ اساس و اقدم «پشتت قویست» آمده است و وحدت ۹ نسخهٔ خطی دیگر با تأمل در معنی بیت و موضوع سخن و مقتضای حال، شکل غیرعادی «دستت قویست» را تأیید می‌کند و تصحیف و تحریف اندیشمندانهٔ کاتبان هر دو نسخهٔ قدیم را آشکار می‌سازد. اگر چه محتمل است؛ همین نظر به سلیقهٔ شخصی کسانی که در سختی راه تصحیح نیفتاده‌اند مقبول و خوشایند نباشد با این‌همه با صداقت تمام باید گفت حتی اگر گاهی با تأیید سه چهار نسخهٔ

دیگر، همین دو نسخهٔ قدیم و اصیل در متن قرار گرفته، همان نیز همراه با نگرانی و دلهره ولیکن با تأمل و از روی دلیل بوده است نه سهل‌انگاری و یا خواست دل و سلیقهٔ شخصی:

چو طالع جهانگردی آرد به پیش نشاید زدن تیشه برپای خویش

(۴۲/۵۴)

واژهٔ «تیشه» در ۶ نسخهٔ متقدم و متأخر دیگر به صورت «کنده» آمده است. «تیشه برپای خود زدن» اصطلاحی شناخته‌شده و عام و دلپذیر است. به همین سبب است که تغییر و تحریف آن را از سوی ۶ نسخهٔ دیگر محملی باید که جز معنی کلام (موضوع جهانگردی) چیز دیگری نیست و این همان چیزی است که این نسخه‌ها هرگز در قید و بند آن نبوده‌اند و معنی آسانی را دشوار نکرده‌اند بلکه هر جا که معنی را نداشته‌اند در پی ضبط کلمه‌ای مناسب بوده‌اند. پس از تأمل و اندیشه است که معلوم می‌دارد فعل «زدن»، با «تیشه» مناسبتر است و حتی اگر این تبدیل از سوی خود شاعر انجام بگیرد در مرحله‌ای بوده که موضوع جهانگردی از نظر دور مانده است، زیرا حاصل کلام آن است که اگر سفر پیش آید نباید پای را بست و به گوشه‌ای نشست. شکستن پای و حضور تیشه در صحنهٔ ذهن با توجه به مقتضای کلام و مفهوم کلی آن امری بعید به نظر می‌آید. اینجاست که باید اذعان کرد در موارد بسیاری مشکل کار تصحیح آثار نظامی باز بر جای خود باقی است و ابیات بسیاری از نظر صورت و معنی لاینحل مانده است. ولیکن در این کار همهٔ این موارد مبهم مشخص شده است تا یاری نسخه‌ای قدیمی‌تر و یا همکاری گروهی دیگر، بند این گره از بند بند آثار نظامی باز گشاید.

مبالغه نیست که گاهی برای یافتن صورت و معنی صحیح بیتی تمام ساعات یک شبانه روز صرف شده و ای بسا به نتیجه‌ای نیز نرسیده است و گاهی ده صورت مختلف یک بیت، ده بار پیش هم نوشته و نهاده شده تا شکلی نسبتاً پسندیده به دست آمده است:

سیه‌کار شب چون شود تخته سود برون آید آتش ز گردنده دود

(۱۸/۳۰۲)

برای آن کسی که گرفتار کار تصحیح و توضیح نباشد ملاحظهٔ ده صورت مختلف بیت در پاورقی آن امری بسیار بی‌اهمیت و حتی گاهی ملالت‌بار است که این کلمات شکسته بسته را در پاورقی ریختن یعنی چه و به چه درد می‌خورد؟ و برای مصحح نیز، بی‌احساس گرمی شرم، بازگفتن آن ممکن نیست که جایگزینی کلمات و نقل صورت و معنی هفتگانهٔ بیت ذیل چند

صفحه کاغذ سیاه کرده و چند ساعت وقت گرفته است:

هم از بهر مردی هم از بهر مال بکوشیم تا خون بود در جوال

(۵۲/۱۰۲)

در تنگنای رو در رویی با نسخه‌ها و سنجش ظاهر و معنی کلام است که در صورت عدم دریافت معنی صحیح، هرگونه طبقه‌بندی و نظم و ترتیب قانونی به هم می‌خورد و مصحح ناچار به استنباط شخصی پناه می‌برد و از نسخه‌ای کاملاً متأخر و بی‌نام و نشان کلمه‌ای را بـه مـتن می‌آورد و مضبوط ده دوازده نسخهٔ خطی و چاپی متقدم و متأخر را به حاشیه می‌برد:

چو می‌خواهی ای مرد نیکی‌پسند که نـامی بـر آری بـه نـیکی بـلند

یکـی جـامه در نـیکنامی بـپوش به نیکی دگـر جـامه‌ها مـی‌فروش

نبینی کـه بـاشد ز مشکـین حـریر فـــروشندهٔ نـــاک را نـــاگـــزیر

(۳۹/۹ـ۷)

«ناک» در ۵ نسخه به صورت «پاک» و در سه نسخه به شکل «مشک» و در نسخهٔ مرحـوم وحید به صورت مشک (پاک) و در نسخه‌ای «زوبود» ضبط شده است و تـنها در یک نسـخهٔ متأخر «ناک» نوشته شده و پس از تحقیق صحت آن است که گمان می‌رود بیتی از سنایی غزنوی پیش چشم شاعر بوده و آن سخن را گفته است:

کز برای نام داند مرد دانا عـلم دیـن وز برای دام دارد ناک ده مشک تتار

(به نقل از برهان قاطع)

تحقیق دربارهٔ صحت و کیفیت لفظ و معنی برخی از کلمات روسی و ارمنی و حتی فارسی این مثنوی ناتمام مانده و لیکن جا و محل هر یک مشخص و معین شده است:

جودره، خودره!

یکـی روس بـد نـام او جـودره کـه شـیر نـرش بـود آهـوبره

(۵۳/۱۸۶)

هـمان جـودره سـوی مـیدان شـتافت که در خود یکـی ذره سسـتی نـیافت

(۵۳/۲۰۴)

حتی گاهی بی‌هیچ اطمینانی به صحت کلمه، مضبوط نسخ متقدم از روی ناچاری ضبط شده است:

سپند! سپهد! سپهر! سمند! سهیل! بشک!
فور! فوم! قوم!
بریشاد! باستاد! بریسا! بریساله!

سپند از خراسان و فور از عراق　　بریشاد از ارمن بدین اتفاق
(۵۲/۷۳)

همهٔ این موارد در تعلیقات همین مثنوی توضیح داده شده است.

تعلیقات این کتاب اگر چه بی‌نقص و عیب نیست خود مدخل و مقدمه‌ای است برای شناخت معانی ابیات و نحوهٔ کار تصحیح و حتی پی بردن به تفکر و اندیشهٔ نظامی. در تنظیم تعلیقات همواره کوشش شده است معانی ابیات مشکل به طور خلاصه توضیح داده شود و لیکن جایی که معنی برای خود مصحح نامعلوم بوده و یا استنباط خود را قطعی نمی‌دانسته در برابر شمارهٔ ابیات علامت (؟) گذاشته شده و یا با ضبط علامت ظ (ظاهراً) استنباط خود را بیان کرده است و ای بسا همان نیز با استدلال و استشهادی ممل همراه بوده است که چاره‌ای جز آن نبوده. واقعیت این است که گاهی اثبات و ادعای صحت کلمه‌ای نیازمند مقاله‌ای مفصل است و بی یاری و راهنمایی اهل تحقیق و تخصص در رشته‌های مختلف علوم دیگر امکان‌پذیر نیست و یا فرصت و وقت بیشتری لازم دارد:

گیله؟

که فردا که رخ در نقاب آورم　　ز گیله به گیلان شتاب آورم
بسا کس که آید خریدار من　　نیابد رهی سوی دیدار من
(۴۷/۱۵ـ۱۴)

خودی‌سوز، خوذان

در آن خطه بود آتشی سنگ بست　　که خواندی خودی‌سوزش آتش‌پرست
(۳۱/۶۲)

ز[خوذان] طرف تا لب زنده‌رود　　زمین زنده گشت از نوای سرود
(۳۲/۷۹)

و شاید از عدم توجه به همین نکته‌هاست که «مامشان‌رود» در ذیل همان بیت مذکور به صورتهای گوناگون ماشیان و هامشان نقل شده و سرانجام به صورت غلط «رامشان‌رود» به زیر

چاپ رفته است:

ز بس رود خیزان که از می رسید　　لب مـــامشان‌رود را مـــی‌گزید

(۳۲/۸۰)

کار معنی ابیات **شرفنامه** نیز با توجه به باریک‌اندیشی شاعر، دقت و تأملی در حد کار تصحیح آن لازم دارد:

چنان گفتم از هرچه دیدم شگـفت　　کــه دل راه بــاورشدش بـرگرفت

(۱۲/۱۰)

معنی کلام روشن است: «از هر چه شگفت بود و عجیب می‌نمود آن چنان گفتم که دلپذیر و باورکردنی باشد.» ولیکن تطبیق این معنی کنایی با معنی حقیقی کلام نکته‌ای را آشکار می‌سازد که در بادی امر ذهن خواننده متوجه آن نیست:

در گرفتن راه: آغازیدن راه، رفتن به راه.

برگرفتن راه:؟

برگرفتن راه باورشد چیزی:؟

گویا ناگزیر باید بپذیریم که «برگرفتن» را به معنی نواختن به کار برده است و «راه» نیز اصطلاح موسیقی و به معنی آهنگ و پرده و نغمه است و معنی ایهامی رسم و طریق و روش را نیز به همراه دارد: «از هر چه شگفت دیدم چنان گفتم که دل آهنگ و نغمهٔ باورشدن آن را می‌نواخت.» یعنی شگفتیها را دلپذیر کردم و گفتم. گاهی نیز معنی بیت معلوم نیست و تصحیح بیت ممکن نمی‌گردد و یا با اطمینان‌خاطر همراه نیست: طاق و جفت؟ طاق جفت؟

نشســتند صــورتگران در نــهفت　　در آن جفتهٔ طاق چون طاق جفت

(۴۸/۲۳)

در این موارد کافی است خوانندهٔ کتاب **شرفنامه** به طور جدی دربند آن باشد تا واقعاً بداند این نظامی شاعر و حکیم و هنرمند چه می‌گوید؟ و صورت و معنی صحیح کلام او چیست؟:

بــیا ســاقی آن بکــر پـوشیده‌روی　　به من ده گرش هست پروای شـوی

کــنم دســتشویی بــه پــاک پـلید　　به بکر این چنین دست شاید کشید

دگــرباره بــلبل بــه بـاغ آمـده‌ست　　پری پـیش روشــن چـراغ آمـده‌ست

خــــیال پــــری پــیکری مــی‌کند　　مــرا چــون خــیال پــری مــی‌کند

ازیـــن کـــان تـــاریک آهـــرمنی گـــهربین کـــه آرم بـــدین روشـــنی
هـــزارآفـــرین بـــاد بـــر زیـــرکان که روشن زر آرنـد ازیـن تـیره کـان
(۵۲/۱ـ۷)

در تعلیقات این مثنوی تا جایی که امکان داشته معانی ابیات مبهم بررسی شده و هر بیتی که نامعلوم و غیرقابل حل بوده با علامتهای «؟» و «ظ» مشخص گردیده است:

گلوی هوا درکشید ای شگفت به ضیق‌النفس کام گیتی گرفت
(۵۳/۴۵)

در این تشخیص اشارهٔ صریح شده است که اشکال معنی به کـدام بـخش از کـلام مـربوط می‌شود و چگونه است. هـرگز از احسـاس مسـئولیت شـانه خـالی نکـرده‌ام هـر بـیتی را کـه نمی‌دانسته‌ام یا در معنی آن تردید داشته‌ام به بحث کشیده و بدون هیچ‌گونه اظهار قطعی و حتمی به وجود اشکال و یا عدم امکان فهم معنی آن اشاره کرده‌ام:

نبینی که ده یک دهان خراج به دهلیز درویش دادند بـاج
(۵۶/۲۳)

برای امکان بررسیهای همه‌جانبهٔ بعدی از نظر تصحیح و توضیح ابـیات نـظامی فـهرست واژه‌های مثنوی **شرفنامه** در حدگسترده‌تری تنظیم شده است. اگر چه در این واژه‌نامه یک از صد آنچه لازم بوده یادداشت نشده است با این‌همه به حل بسیاری از مشکلات **شرفنامه** و آثار دیگر شاعر کمک می‌کند. بی‌تردید برای نویسندگان فرهنگهای فارسی نیز از هر جهت مـفید فـایده خواهد بود زیرا بسیاری از استشهادات فرهنگ‌نویسان به ابیات و اشعار نظامی ختم می‌شود. از این جهت است که با هدف غایی تنظیم فرهنگ خمسه در انتخاب واژه‌ها نهایت دقت و کوشش به کار رفته است تا پاسخگوی نیازهای پژوهندگان آثار نظامی و مؤلفان فرهنگهای فارسی باشد:

فش: کاکل اسب، یال (قس: بش، بشک، پش)

خـرامـنده خـنگی، فش و دم‌سیاه تگـــاورتر از بـــاد در صـــبحگاه
(۴۹/۶۴)

قبایی زره (به ضم قاف، زره منسوب به شهر قبا)

قـــبایی زره بـــر تـــنش تـــابدار چو سیماب روشن چو سیم آبدار
(۵۳/۱۶۵)

گلشن (به کسر اول و سوم و سکون لام، در معنایی معادل سیمان فرانسه، ملاط)

بـه گـلشن شب و روز از خـاره سـنگ بـــر آرنـــد ســـدی در آن راه تـــنگ
(۳۹/۱۳۳)

بی‌تردید با توجه به موارد استعمال واژه‌ها و روشن بودن محل شاهد و بیت مربوط، معانی بسیاری از اصطلاحات و کلمات به صورتی دقیق‌تر به دست خواهد آمد:

طاس رخشنده:

چـو در طـاس رخشـنده افـتاد مـور رهـــانند را چـاره بـاید نـه زور
(۳۶/۲۲۸)

گوری:

خوریم آنچه بـر مـا بـه گـوری خـورند بـــریم آنـــچه از مـــا بـــه غـــارت بـرند
(۵۶/۱۹)

پیگال چرم: (؟)

همان کـوس رویـین ز پـیگال چـرم نـــه دل بـــلکه پـــولاد را کـــرد نـــرم
(۵۳/۸۰)

ذکر شواهد مربوط به این مقوله زاید می‌نماید و نظری به واژه‌نامهٔ متن حاضر که در پایان اقبالنامه ضبط گردیده حقیقت کیفیت آن را نشان می‌دهد.

واژه‌نامهٔ شرفنامه، صرفاً به خاطر حجم بیش از اندازهٔ کتاب و بستگی موضوعی اقبالنامه با شرفنامه به آخر اقبالنامه منتقل گردید.

در خاتمه از گفتن این حقیقت ناچار است که با توجه به وسعت دامنهٔ اندیشه و آگاهی حکیم هنرمند و گونه‌های غریب شکلهای خیالی و طرز بیان خاص هنرمندانه، و حکیمانهٔ وی، تحقیق درست و استوار مربوط به صورت و معنی آثار نظامی گنجه‌ای راه درازی در پیش دارد. با همهٔ کوشش و دقت صمیمانه‌ای که در تصحیح و تحقیق این متن به کار رفته است آن را بی‌عیب و نقص نمی‌داند و از اهل تحقیق و ادب انتظار دارد با مشاهدهٔ نقص و عیبی آشکار، به سنگینی زحمت پنهان این بار نیز بازنگرند تا عدل ترازوی حقیقت‌سنج ایشان درستی حال باز نماید.

ترازو خود آن به که دارد دو سر یکی جای آهـن یکـی جـای زر

تبریز ـ ۲۱ بهمن‌ماه ۱۳۶۴

دکتر بهروز ثروتیان

راز و رمز شرفنامه
در
برخورد فکری نظامی با فردوسی

وگر بایدت تا به حکـم نـوی دگرگونه رمزی ز مـن بشـنوی
برآر آن کهن پنبه‌ها را ز گـوش که دیبای نو را کند ژنـده‌پوش

(شرفنامه ۴۹ ـ ۳۱/۴۸)

حکیم هنرمند قرن ششم آذربایجان الیاس پسر یوسف نظامی، گزارش جنگها و پیروزیهای اسکندر را در بخش نخستین اسکندرنامه به نظم کشیده و آن را شرفنامهٔ خسروان[1] نام نهاده است.

شرفنامه یک داستان رزمی و هنری ساده نیست بلکه منظومه‌ای فلسفی و اثری انتقادی است که به دست آیینهٔ غیب[2] نظامی گنجه‌ای قبای زرکش شعر و داستان به خود پوشیده است. فریاد اعتراض انسان قرن ششم است که از گلوی پرتوان شاعر و عارف رمزگوی گنجه بیرون می‌آید

---

۱. نظامی دربارهٔ نام کتاب می‌گوید:

ازآن خسروی می‌که درجام اوست شرفنامهٔ خســروان نــام اوست

(۸/۱۱۶)

۲. شاعر در مثنوی لیلی و مجنون، خود را «آیینهٔ غیب» می‌نامد:

درسحرسخن چنان تمامم کآیینهٔ غیب گشت نـامم

(ل. م ۹/۶)

لیکن کلام سرپوشیده و ناشناخته می‌ماند و حتی بی‌دقت و تأمل، کلمات آن بخوبی شنیده نمی‌شود. به گفتهٔ خود وی کتاب **شرفنامه** گنجنامه‌ای است که کلید طلسم‌شکن بسیاری از گنجهای راز جهان در آن نهان شده است:

در این گنجنامه ز راز جهان — کلید بسی گنج کردم نهان
کسی کان کلید زر آرد به دست — طلسم بسی گنج داند شکست

(۱۱/۱۴ ـ ۱۷)

این نهانکاری را سبب و علتی جز آن نمی‌توان یافت که در جهان آفرینش هنر و ادبیات فرشتهٔ زیبای **رمز و کنایه** را دیو زشت **ترس و وحشت** آفریده است، چنانکه در آغاز کار قیام اسکندر، دارا پادشاه ایران، پیام و پیشکشی پیش وی می‌فرستد و نظامی نیز به رمز و اشاره چیزی در آن پشتواره پنهان می‌کند:

سبک، قاصدی را به درگاه وی — فرستاد و شد چشم در راه وی
یکی گوی و چوگان به قاصد سپرد — قفیزی پر از کنجد ناشمرد
در آموختش راز آن پیشکش — بدان تعبیه شد دل شاه خوش
سوی روم شد قاصد تیزگام — ز دارا پذیرفته با خود پیام

(۲۳/۷۹ـ۷۵)

در این پشتواره رازی آمیخته به ارعاب و تحقیر نهفته شده است که قاصد ضمن گزارش پیام دارا، گره کیسه و راز آن را با هم می‌گشاید:

ز چوگان و گوی اندر آمد نخست — که طفلی تو، بازی بدین کن درست
وگر آرزوی نبرد آیدت — ز بیهودگی دل به درد آیدت
همان کنجد ناشمرده فشاند — کزین بیش خواهم سپه برتو راند
سکندر جهانداور هوشمند — درین فالها دید فتحی بلند
مثل زد که هرچ آن گریزد ز پیش — به چوگان کشیدش توان سوی خویش
مگر شاه از آن داد چوگان به من — که تا زو کشم ملک در خویشتن
همان گوی را مرد هیأت‌شناس — به شکل زمین می‌نهد در قیاس
چو گوی زمین شاه ما را سپرد — بدین گوی خواهیم ازو گوی برد
چو زین‌گونه کرد آن گزارشگری — به کنجد درآمد در داوری

فرو ریخت کنجد به صحن سرای طلب کرد مرغان کنجدربای
به یک لحظه مرغان درو تاختند زمین را ز کنجد بپرداختند
جوابیست گفتا درین رهنمون چو روغن که از کنجد آید برون
(۲۳/۹۹ ـ ۸۸)

نظامی خود نیز نهان از چشم دارا و قاصدش در آن پشتواره، پیشکشی برای مردم جهان به کشور فلسفه‌خیز یونان می‌فرستد و اما معلوم نیست این تحفه را در آثار باستانی ایران و در جام جهان‌نمای جم و کیخسرو دیده و یا آن را پیشاپیش از کشور حکمت یونان به چنگ آورده است:

همان گوی را مرد هیأت‌شناس به شکل زمین می‌نهد در قیاس

این خود نظامی گنجه‌ای است که چهار صد سال پیش از اثبات ریاضی کوپرنیک منجم لهستانی (۱۵۴۳ م.) و پانصد سال پیش از مشاهده و اثبات تجربی گالیله (۱۶۴۲ م.) با این‌همه صراحت و قاطعیت از **گویواری زمین** سخن می‌گوید. او از ترس عوام و صرفاً به علت پرمخاطره بودن طرح قضیه در محیطی ناآرام و در شهر گنجه همسایهٔ دیوار به دیوار ارمنستان، کلامی کاملاً مستقل و کامل را با دریافت مناسبت و یا خود با ایجاد مناسبت در میان داستان می‌گنجاند، داستانی که ذهن خواننده‌اش در پی دریافت چگونگی جریان آن و پاسخ اسکندر است. پیشاپیش در علم هیئت سخنی گفته نشده است تا نظریهٔ علمی این حکیم همه فن حریف جلب نظر بکند و او را به خطر اندازد.

این از ساده‌ترین و روشن‌ترین اشارات و رموز **شرفنامه** است و چنین اظهارات صریح و غافلگیرکننده را در تمام صفحات این کتاب می‌توان یافت البته بی‌کلنگ تأمل به دست نمی‌آید. در همین منظومهٔ مربوط به فرستادن پیام و در پایان آن سپاه دارا به سوی شمال غرب ایران حرکت می‌کند و از آذربایجان و ارمنستان می‌گذرد و باغها و کشتزارهای مردم در زیر نعل اسبان بیگانه سم پی‌سپر می‌گردد. شاعر حادثه را در چهار بیت آخر منظومه شرح می‌دهد و نعلکی به گوش آخرین بیت این بند می‌بندد که صدای آن از بانگ اسبان دارا بلندتر است و تا دورترها طنین می‌افکند:

به ارمن درآمد چو دریای تند صبا را شد از گرد او پای کند
زمین در زمین تا به اقصای روم بجوشید دریا بلرزید بوم
علف در زمین گشت چون گنج گم ز نعل ستوران بیگانه سم

پـــی شـــاه اگـــر آفـــتابی کـــند به هـر جـا کـه آیـد خـرابـی کـند

(۲۳/۱۱۳ ـ ۱۱۶)

کدام شاه؟ آیا قاطعیت و کلیت و استقلال بیت مربوط به گویواری زمین در همین بیت اخیر نیز جلب توجه نمی‌کند؟

حدیث سرافیل و آوای صـور نگفتم که ده می‌شد از راه دور

اشاره‌ای دارد به اساطیر **شاهنامهٔ فردوسی** و افسانه‌های مربوط به اسکندر که در **شاهنامه** آمده و این خود بحثی دراز در پیش دارد که بازگو می‌شود.

حکیم هنرمند گنجه در پردهٔ مرموز این کتاب شعر و حکمت برای بیدار کردن جهان اسلام و ایران، ساز حکمت خاص خویش را در پرده‌ای می‌نوازد که ترنم گوش‌نواز آن همهٔ شنوندگان حتی هنرمندان ایشان را به خواب می‌برد. شاید گوش کسی جز فلاسفه و حکمای آن زمان با لحن و قانون این ساز آشنا نیست و هیچ‌کس در مورد آن چیزی نمی‌داند. با همین آهنگ است که سراینده‌ای چابک‌دست و هنرمندی جهان‌آوازه چون فردوسی طوسی را به کنایه‌ای صریح «ناراست گو» می‌نامد و می‌گوید: «از درستی سخن غلط رانده بود»

کـه دانـد چـنین نـقشی انگیختن؟ بـــدین دلبـری رنگـی آمـیختن؟
چـــنان بســـتم ابـریشم ســاز او کـه از زهـره خـوشتر شـد آواز او
بـه جـایی کـه نـاراسـتی یـافتم بـــرو زیـــور راســـتی بـــافتم
ســخن کــان نـه بـر راسـتی ره بـرد بـود خـوار اگـر پـایه بـر مـه بـرد
کـــجا پـــیش پـیرای پـیر کـهن غـلط رانـده بـود از درسـتی سـخن
غـلط گـفته را تـازه کـردم طـراز بـدین عـذر گـفتم دگـر بـاره بـاز
چو شد نیمه‌ای زین بنا مـهره بست مـرا نـیمهٔ عـالم آمـد بـه دست
دگـــر نـیمه را گـر بـود روزگـار چـــنان گـویم از طـبع آمـوزگار
که خوانـنده را سـر بـرآرد ز خـواب بـه رقـص آورد مـاهیان را در آب

(۶۰/۴۶ـ۵۴)

ظاهراً این حکیم عقل گرا، آن لحن و قانون غریب را از دیار حکمت یونان و یا کشور معرفت و عدالت اسلام و ایران به ارمغان آورده است. رهاورد شگفت او به گوهری ناسفته می‌ماند که آن را در دیگ پرخون حوادث تاریخ و سرنوشت، پنهان کرده و سرپوشی لطیف و زیبا از حریر شعر